

سال‌ها پیش ولادیمیر ناباکف در سر آغاز سلسله گفتارهای انتقادی خود بر دن کیشوت، در دانشگاه کرنل، می‌گوید: ما بر آنیم که در این گفتارها مرتکب اشتباه جبران ناپذیر نشویم، آن اینکه در رمان به دنبال زندگی واقعی (real life) نباشیم.

رمان اسامه یک رمان غیر خطی (nonlinear novel) است که در آن نه تنها ترتیب حوادث دائم در حال تغییر و جابجائی‌ست، بلکه رابطه‌ی قراردادی زمان و مکان نیز از هم گسسته است. به نظر می‌رسد، در خلق تک گوئی‌ها و مرگ اندیشی نویسنده و نیز فضای تاریک این رمان، خواسته یا ناخواسته، بوف کور صادق هدایت بی‌تاثیر نبوده است.

داستان اسامه در آمیزش حقیقت و رؤیا که نام‌اش زندگی‌ست، جان می‌گیرد. انگار که نشسته‌ای و به قاب کوچکی بر روی میز خیره گشته‌ای. قاب بزرگ و بزرگتر می‌شود، محو می‌شود، بعد آدم‌های قصه از میان کابوس‌های نویسنده بیرون می‌آیند و از طریق زبان و ذهنیت نویسنده کنش و واکنش‌های خود را بر صحنه‌ی زندگی تمرین می‌کنند. " گفته بودم: داستان‌های من مثل خواب، شکل کابوس است. می‌شود به کسی ایراد گرفت که چرا خواب می‌بینی؟ زندگی ادريس کابوس من است، یعنی ما همه خواب و کابوس همیم؛ غیر از این است؟" (ص ۴۷)

حوادث و دستگیری‌های بعد از واقعه‌ی یازده سپتامبر و اثرات هول‌انگیز آن در زندگی مسلمانان امریکای شمالی، به ویژه مسلمانان مهاجر، انگیزه‌ی نوشتن رمان اسامه است، اما درونمایه و تم اصلی آن از این وقایع فراتر می‌رود. نویسنده برش‌هائی از رویدادهای حال و گذشته را می‌گیرد، آن‌ها را دگرگون کرده، از آن ذهنیت خود می‌کند، بعد در بی‌زمانی روایت می‌کند، که حقیقت ماندی (verisimilitude) آن‌ها از جنس قصه است. می‌توان گفت، ایرج رحمانی در نوشتن این رمان، بیشتر به هنر قصه نویسی مدرن می‌اندیشد تا به ساخت و پرداخت صحنه‌های هیجان‌انگیز و در نتیجه جلب خوانندگان بیشتر. انگار که نویسنده به عمد انتظارات خواننده از رمان را به چالش می‌گیرد. من این جسارت او را اگر هم قصدی در میان نباشد، در عرصه‌ی هنر مثبت می‌دانم. دل مشغولی نویسنده، طی پروسه‌ی خلق داستان، در میان ترس‌ها و اوهام ممکن و ناممکن، باز خلق خویشتن خویش است. او (نویسنده) نه تنها ناظر نیست، بلکه شخصیت اصلی داستان (protagonist) است، که از زاویه‌ی دید درونی قصه را روایت می‌کند. زبان رمان، روان، بی‌تکلف و شاعرانه است. نویسنده به متن قصه‌ی خود به عنوان یک وجود مستقل نگاه می‌کند. او از پرگویی اهتراز کرده و تا آنجا که امکان دارد، موجز و فشرده می‌نویسد، اجازه نمی‌دهد، متن بارکش

جملات و توصیفات زائد بشود. در رمان اسامه بیشتر از هر عاملی، قدرت و کشش زبان است که سبب می‌شود، روایت، گسسته‌گی زمان و مکان را بی هیچ تنش و فشاری تاب آورد و خواننده را با متن و نویسنده همراه کند. زیبایی زبان و تصویر، گاه خواننده را به اشتباه می‌اندازد، نکند دارد رمان غنائی می‌خواند.

" شب بود و پاییز بود و تو گفته بودی؛ فصل بسیار مرموزی است. برگ‌ها، زرد و قرمز و قهوه‌ای، همه به یکباره از روی پیاده روها بطرف شاخه‌های نقاشی‌ات پر کشیده بودند. طوفان ناسوری می‌آمد، تمام موهای سیاهت بطرف بالا رفته بود." (ص ۹۲)

نویسنده جریان زندگی را که در نهایت به مرگ می‌انجامد، باور دارد، اما وقتی به نوشتن می‌نشیند، اعتقادی به حرکت و جریان قراردادی زمان ندارد، می‌گذارد، وقایع نابهنگام و بی هیچ ترتیب زمانی (anachronism) چون جویبارهای پراکنده به بستر اصلی روایت پیوندند. در این نوع رمان نویسی، پرده میان خواب و بیداری کنار زده می‌شود، و تطابق منطقی بین عقاید و احساسات و نیز رخدادهای بیرون و درون بهم می‌ریزد. می‌توان گفت، سبک مسلط بر رمان اسامه، جریان سیال ذهن است، اما نویسنده در نوشتن این رمان برخی دیگر از شیوه‌های نوشتن را نیز مد نظر داشته است که این خود از مشخصه‌های رمان نویسی مدرن است. نویسنده از قدرت تخیل بالائی بر خوردار است. بهره مندی از نیروی تخیل است که به او امکان می‌دهد در پیوند گذشته و حال فرازهای رمان خود را خلق کند. امینه، زنی است که در کشوری مسلمان، سنگسار شده و مرده است. نویسنده این خبر را شنیده و یا خوانده است. این یک رویداد بیرونی است. نویسنده به قصد بازسازی این رویداد بیرونی گذشته، و تبدیل آن به داستان (fiction)، امینه را به تورنتو می‌آورد، به دیدارش می‌رود تا ماجرای سنگسار را از زبان خود امینه بشنود، و یا به قول خودش آن لحظه‌ها را زندگی کند.

" به امینه نگاه می‌کردم، اصلاً رفته بودم با او آشنا شوم، آن دقایق آخرش را زندگی کنم. وارد که شدم، آنجا بود. با آن چشم‌های درشت، قیافه‌ی خجول و انگشت‌های بلند کشیده، ساکت، پشت به دیوار و انگار کوهن رویش به او بود. می‌پرسید: چه کسی با تاجی از اشک‌های تازه چیده شده از عکس تو بالا می‌رود؟ (ص ۸۵) *

لحن طنز آلود نویسنده (black humour) که در رمان قبلی‌اش " اتفاق " تأثیر گذار بود، در اسامه کم‌رنگ شده است. اگر هم هر از گاهی طنزی می‌بینیم، آلوده به خشم نویسنده است، که بیشتر به طعنه می‌ماند تا طنز.

" شب قبلش، خانه‌ی ابو شده بود عین باغ وحش. تا دیر وقت خورده و نوشیده و به خودشان، به ایل و تبارشان تبریک گفته بودند." (ص ۳۳)

راوی ی اسامه انسانیست منزوی. او در انزوا به رخداد‌های تلخ اجتماعی می‌اندیشد، با آدم‌های قصه‌اش حرف می‌زند، و در نهایت این اوست که نظریات انسان دوستانه ارائه می‌دهد.

" مطمئن شدم باید با این دنیا قطع ارتباط کنم تا خودم را بهتر بفهمم؛ تا اول خودم به حواس خودم آگاهی کامل پیدا کنم و بعد، بگذارم کسی مثلاً از آن پنجره بهم نگاه کند و یا دل‌کی از آن جعبه بگویم، حمله به عراق " مشکل فلسطین " را حل خواهد کرد. آیا براستی حمله به عراق ؟ شارون که می‌گوید، ما مسئله‌ای به اسم مشکل فلسطین نداریم و من می‌گویم: فاک یو آل. " (ص ۷۴)

این‌ها نظریاتی نیستند که تازگی داشته باشند، هزارها انسان این حرف‌ها را در خیابان‌های جهان فریاد می‌زنند.

نویسنده نباید خود را در جایگاه خاصی نشانده، و به گونه‌ای حرف بزند که انگار دارد تعمداً فهم و شعور و روشنفکری خود را به رخ خواننده می‌کشد. البته در این زمینه من می‌توانم مثال‌های بیشتری بیاورم.

درست است که نویسنده‌ی اسامه در همه جای متن حضور (omnipresence) دارد، اما حضور نویسنده در صورتی از کیفیت

و توانائی متن نمی‌کاهد که نویسنده فروتن باشد. به نظر من دیالوگ‌هایی از نوع بالا حرکت متن را کند و کم نفس می‌کند.

رمان اسامه یک رمان چند بعدی‌ست. نوشتن و انتشار آن در خارج اتفاق مبارکی‌ست. امیدوارم بی توجه از کنارش نگذرند، و به

سکوت برگزار نکنند. در پایان به سراغ پاراگراف آخر رمان اسامه می‌روم و عنوان مقاله‌ام را از نویسنده وام می‌گیرم که چه بی

تکلف و زیبا می‌نویسد:

"اما روایت که تمامی ندارد، فقط دیگر نوشته نمی‌شود. کامپیوتر را خاموش کردم، بعد چراغ را؛ پرده‌ها را هم کنار زدم. موقع

خواب، دوست دارم از توی تخت بیرون را ببینم. البته چیز زیادی پیدا نیست.

چشم‌هام را بستم. چهار رهگذر مست ، آواز می‌خواندند." (ص ۱۶۱)

لئونارد کوهن ، شاعر و خواننده‌ی کانادائی

بهروز سیمائی: سال‌ها پیش ولادیمیر ناباکف در سر آغاز سلسله گفتارهای انتقادی خود بر دن کیشوت ، در دانشگاه گرنل ،

می‌گوید : ما بر آنیم که در این گفتارها مرتکب اشتباه جبران ناپذیر نشویم، آن اینکه در رمان به دنبال زندگی واقعی .. نباشیم.

رمان اسامه یک رمان غیر خطی ...است که در آن نه تنها ترتیب حوادث دائم در حال تغییر و جابجائی‌ست، بلکه رابطه‌ی

قراردادی زمان و مکان نیز از هم گسسته است. به نظر می‌رسد، در خلق تک گوئی‌ها و مرگ اندیشی نویسنده و نیز فضای

تاریک این رمان، خواسته یا ناخواسته، بوف کور صادق هدایت بی تاثیر نبوده است. داستان اسامه در آمیزش حقیقت و رؤیا که نام‌اش زندگی‌ست، جان می‌گیرد. انگار که نشسته‌ای و به قاب کوچکی بر روی میز خیره گشته‌ای. قاب بزرگ و بزرگتر می‌شود، محو می‌شود، بعد آدم‌های قصه از میان کابوس‌های نویسنده بیرون می‌آیند و از طریق زبان و ذهنیت نویسنده کنش و واکنش‌های خود را در صحنه‌ی زندگی تمرین می‌کنند سیمین مهرپور: این روایت یک بدیبه نویسی است، نه فقط به خاطر آنکه آنلین نوشته شده است، بلکه به دلیل ماهیت خود روایت. گویی نوازنده‌ای سازش را به دست می‌گیرد و در یک نشست که چهار رهگذر مست در خیابان می‌گذرند، کابوسها، خوابها، واقعیات، تخیلات، ترسها، رنجها و لذتهایش را مینوازد. و هنگامی که دیگر نمینوازد هنوز چهار رهگذر مست در یک جمعه پاییزی از خیابان می‌گذرند. روایت هنوز ادامه دارد، فقط اوست که دیگر نمینوازد. شهرنوش پارسا پور: من این کتاب را با اشکال خواندم. کمی که خواندم ذهنم دائم از کتاب فاصله می‌گرفت و متوجه مسائل دیگری میشد. همیشه، در هنگام خواندن، هنگامی که این اتفاق می‌افتد، متوجه میشوم که من با کتاب مورد علاقه ام رو در رو نیستم.